

برگیرندگی مؤلفه‌های متعدد انسانی - اجتماعی، سطوح فنی - تمدنی سوابق و پیشینه‌های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، موقعیتهای منطقه‌ای - بین‌المللی، فراتر از آن است که بتواند در یک یا چند محور و مؤلفه هر چند مهم، خلاصه گردد. عوامل مؤثر بر یک انقلاب، با هر درجه‌ای از اهمیت، خود بخشی از امکانات و استعدادهای فعلیت یافته یک انقلاب به شمار می‌آیند.

طرح موضوع

آیا یک انقلاب منحرف می‌شود؟ اگر انقلاب قابلیت انحراف دارد، در چه شرایطی و تحت تأثیر چه عواملی، این مهم شدنی است؟ شناخت چه کسانی از وضعیت یک انقلاب می‌تواند معیار حکم و ارزش‌داوری در باب انحراف یک انقلاب یا پابرجایی آن بر اصول مفروض شده اساسی، قرار گیرد؟ وجه به هم پیوسته این سؤال چنین است که با چه معیار و موازینی می‌توان حکم به انحراف یا پابرجایی یک انقلاب داد. آیا اصولاً فرد یا افراد از این توانایی برخوردارند که یک انقلاب را از مسیر اصلی خود منحرف سازند؟

اینها و سؤالاتی از این دسته از دیرباز - دست‌کم از زمان پیدایش انقلابهای مدرن از قرن ۱۸ به بعد - اذهان پژوهشگران انقلابها را همچون طرفداران یا مخالفان آن به خود معطوف داشته است. در تاریخ انقلابها، از انقلاب استقلال آمریکا به این سو - اگر بخواهیم به انقلاب قرن ۱۷ انگلستان و اعدام چارلز اول و جریانات کرامول و پارلمان طولانی اشاره نداشته باشیم - به دفعات افراد و گروههای اجتماعی، همانند پژوهشگران، درگیر بحثهای انحرافی یا پابرجایی انقلابها و عوامل دست‌اندرکار اصلی آن بوده‌اند. هنوز چشم‌انداز واحدی در باب جریانات روسپییر، اعدام ناتون، یا حکومت ناپلئون با توجه به متن اصلی انقلاب وجود ندارد. به همین اعتبار، هنوز این بحث به قوت خود باقی است که

چکیده

در ادبیات مربوط به انقلابها، موضوع انحراف یا ابقاء یک انقلاب به اصول مفروض خود، همواره از موضوعات بسیار مهم و در نوع خود جذاب می‌باشد. این مقاله با هدف نگاهی احتمالاً متفاوت بر موضوع انحراف یا ابقاء انقلابها نگاشته شده است. در اینجا ابتدا گونه‌ها و عوامل متعدد و متفاوت در باب پیدایش احساس یا اندیشه انحراف از سوی گروه یا گروههایی طرح شده است. معیارهای سود و زیان، باورها و پیش‌فرضهای آرمانی و معرفتی سه گروه معیارهایی هستند که بیشترین نقش را از سوی انسانها به عنوان صادرکنندگان حکم انحراف یا ابقاء ایفا می‌کنند. در سوی دیگر اسناد و مدارک در چه اول بیانگر ماهیت و چگونگی انقلاب مانند قانون اساسی، شعارهای اصلی طرح شده در انقلاب یا مواضع رهبر یا رهبران و همچنین مواضع تاکتیکی، یا فراز و فرودهای آن، که در اینجا به عنوان مدارک و اسناد در چه دوم خوانده شده‌اند، معروض داوری معیارهای پیش‌گفته قرار دارند.

پس از این بحث، نگاهی فلسفی به انقلاب همچون پدیده‌ای پیچیده و چند لایه عنوان شده که بر اساس آن، هر انقلابی آستان امکانات و احتمالات متعدد در حیات اجتماعی است که هر یک از این امکانات و تکتورهای بالقوه یا آمیزه‌ای از آنها طی شرایط پیچیده داخلی و خارجی از جمله پیشینه فرهنگی، ساخت اقتصادی، سنتهای سیاسی، لایه‌های اجتماعی، اهمیت ژئوپولتیک، و... از حالت بالقوه خارج و به شکل بالفعل آشکار می‌گردند. بر این اساس، بدون اینکه این تکتورها همگی در یک سطح از کیفیت قرار داشته باشند، از آن رو که برآمده یک انقلاب می‌باشند، استعدادهای فعلیت یافته به شمار می‌آیند و لذا طرح انحراف اساساً منتفی می‌شود.

مفروض این نگاه فلسفی چنین است که انقلاب به خاطر گستردگی، پیچیدگی و چندلایگی آن و همچنین در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آیا انقلابها

منحرف

می‌شوند؟

دکتر حاتم قادری *



* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

را شناسایی نمود. در این گروه اگر کسانی که کار خود را صرفاً توصیفی می‌دانند، مستثنی نمایم همچون دو گروه قبل، طیفی از داورها را در اختیار خواهیم داشت.

البته می‌توان شخص یا اشخاصی را یافت که ترکیبی از این سه گروه را در وضعیت خود متبلور کرده باشند ولی برای سهولت بحث فرض را بر این می‌گذاریم که در نهایت یکی از سه جنبه و زاویه طرح شده در ارزیابی آنها مؤثر بوده باشد. در داوری میان این سه گروه، بدون آنکه بخواهیم اصرار بورزیم که «جماعی» در برتری مواضع یکی از آنها بر بقیه وجود دارد و همه آدمیان چنین داوری خواهند کرد، تنها ترجیح خود را ذکر کرده و می‌گوییم که گروه سوم، به خاطر اینکه معرفت را جدای از چندان چون روشی و رهیافتی، ملاک خود قرار داده‌اند، نسبت به دو گروه اول و دوم، افضلیت داوری دارند. به این اعتبار هیچ یک از مشمولین دو گروه اول و دوم، اعم از صادق و صمیمی یا کاذب و فرصت‌طلبه برای قضاوت، شایستگی لازم گروه سوم را ندارند. به بیان دیگر، موافقان و مدافعان یک انقلاب در هر رده و موقعیتی، همانند مخالفان و دشمنان آن تا جایی که ملاک داوری آنها، چیزی جدای از معرفت مفروض گرفته برای گروه سوم است، اعتبار لازم برای حکم بر انحراف یا ابقای اصولی انقلاب را ندارند. تنها گروه سوم شرط لازم را در اختیار دارند، هر چند که به تعبیر قدما، شرط کافی را باید در مناسبت داشتن و غنای روشی یا رهیافتی آنان جستجو کرد. در این مورد آخر، یعنی شرط کافی، نیز، در این مقاله، قصد انتخاب و ترجیح مطلق در کار نیست، شاید بتوان از آن، همچون تفاسیر معتبر اهل فن نام برد. اینکه کدام یک از این تفاسیر امکان پاسخ‌گویی بیشتری را داراست، هم به امکانات و محدودیت‌های تفسیر اختیار شده برگشت دارد و هم تا حدودی به قضاوت یا اجماع یا دست‌کم نزدیک به اجماع اهل فن - البته اگر اصولاً چنین چیزی ممکن باشد.

این نوع نگاه به قضیه، یعنی ترجیح - بدون دعوی اجماع - معرفت به باور یا منافع، هر چند که از پایه‌های محکمی برخوردار است ولی در همان حال، کاستی‌هایی نیز دارد. شاید مهمترین کاستی یا نقد را بتوان در این خلاصه کرد، که دیدگاه مذکور، اصولاً انقلاب را از نگاه و داوری اکثریت قریب به اتفاق مردم، و از جمله کسانی که مستقیماً در پدیدآوردن آن سهم داشتند، خارج کرده و آن را به یک بحث «آکادمیک و فنی» بدل می‌سازد. حتی می‌توان از این نقد گامی فراتر نهاد و گفته‌ایا اگر گروه‌هایی بر اساس باورهای، در یک اقدام انقلابی شرکت کرده و سپس مشاهده کنند که انقلاب به تدریج، از آنچه آنان باور داشتند، به دور می‌افتد، حق ندارند حکم بر انحراف انقلاب بدهند؟ به طور مثال، اگر گروهی بر اساس آرمانها و مطلوب‌های عدالت اجتماعی یا آزادیخواهی یا ندای نوع‌خواهی یا انگیزه‌های دین، به انقلابی جذب شوند و کم و زیاد در آن سهم کردند، آیا از این اعتبار برخوردار نیستند که وقتی مشاهده می‌کنند، انگیزه‌هایشان تحقق نیافته، حکم بر انحراف انقلاب و در صورت عکس آن، حکم بر ابقاء انقلاب بر اصول و پایه‌های خود بدهند. حتی می‌توان در باب گروه اول نیز کمی از روی تساهل و مدارای بیشتر داوری کرد و گفت که با فرض وجود و کسب موقعیت‌های بهتر، جذب انقلاب شدن و سپس در صورت ناکامی، حکم بر طرد و انحراف انقلاب دادن آیا امری یکسره برخطاست؟ بخصوص که این انجذاب برخاسته از دعاوی یا الهامات خود انقلاب بوده باشد؟

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که هر یک از سه گروه بر اساس اصول خود می‌توانند حکم بر انحراف انقلاب یا ابقاء بر اصول دهند و صرف دعوی معرفتی، کسی را که با شعار خاصی جذب انقلاب شده و

افرادی چون جان جی، آدامز، فرانکلین و دیگر افراد فعال در اوائل استقلال امریکا، و نحوه نگاهشان به وضعیت ایالت‌ها، مسئله گسترش مرزهای ایالات متحده به ضرر همسایگان‌شان در جنوب مکزیک و در شمال کانادا تا چه حد با اصول بنیادی انقلاب استقلالی امریکا سازگار بود؟ و در باب انقلاب روسیه شوروی نیز حرف و حدیث کمتر از این نیست؛ همچنان دعاوی تروتسکی و محکوم کردن استالین و اقدامات وی و نحوه شکل‌گیری بوروکراسی روسی برای علاقمندان و پژوهشگران، همچنین جریان‌ات سیاسی معطوف به روسیه شوروی و انقلاب‌های کمونیستی از اهمیت برخوردار است. حتی در سطوحی متفاوت و از جهاتی کمتر گسترش یافته، مانند مورد یوگسلاوی، اعتراضات جیلاس در اعتراض به حکومت تیتو، قابل مطالعه و درس گرفتن است. از این موارد و نمونه‌ها می‌توان در باب انقلاب‌های چین، کوبا و انقلاب استقلال الجزایر هم ذکر کرد. و البته نباید از پژوهش‌های مقطعی در باب تحولات گسترده ناشی از کودتاهای نظامی با حمایت مردمی، همچون مورد مصر ژنرال نجیب و سپس ناصر، یا لیبی قذافی و... چشم‌پوشی کرد.

بخش اول: انحراف در داوریه‌های گروهی

بدون تردید داوری در باب انحراف انقلاب یا ابقاء بر اصول اولیه آن از سوی انسانها صورت می‌گیرد. اما سؤال اینجاست که انسانها با چه ملاک و معیاری حکم بر انحراف یا ابقاء می‌دهند؟ به این ترتیب، در چارچوب بحث این مقاله، با واسطه «حکم» انسان و انقلاب‌ها با یکدیگر مواجه می‌شوند. می‌توان این رابطه را به این شکل نشان داد:

انسان - حکم - انقلاب

حال باید پرسید که این انسان کیست و همچنین آن انقلاب چیست؟ انسانها در یک تقسیم‌بندی کلان به سه گروه تقسیم می‌شوند. یکی آنهایی که در مجموع و به هر دلیل و علتی، حکمشان تابعی از موقعیت و جایگاهشان در انقلاب است. به بیان دیگر کسانی که از انقلاب به جهات مختلف سود برده یا متضرر شده‌اند و این سود و زیان، تعیین‌کننده نحوه قضاوت آن اشخاص است. اینکه سود یا زیان مفروض تا چه حدی بر حق می‌باشد، امری جداگانه است. در اینجا حق‌طلبی معیار قضاوت نیست، بلکه سودطلبی یا دفع زیان - اصول مورد علاقه هابز - انگیزه داوری است. دوم، گروهی که صرفنظر از سود و زیان ناشی از انقلاب یا حتی جدای از تماس نزدیک یا به واسطه یا حتی دور و فراتر از آن بی‌هیچ گونه تماس، انقلاب را بر اساس باورها و پیش‌فرض خود قضاوت می‌نمایند، محور مورد توجه، سنجش باورها نیست، بلکه انطباق یا عدم انطباق باورها و پیش‌فرضها با چگونگی انقلاب‌هاست. و بالاخره گروه سوم که نه سود و زیان احتمالی و نه باورها و پیش‌فرضهای قبلی را معیار سنجش و داوری قرار می‌دهند، بلکه با ارائه یا یافتن معیارهایی حتی الامکان مثبت و جدای از اغراض یا عقاید شخصی، به تحلیل و ارزیابی یک انقلاب می‌پردازند. لازم نیست این گروه سوم را بر اساس سنت اواخر قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم با ملاک «پوزیتیویسم» یا حتی «نوپوزیتیویسم» شناسایی نمود. در اینجا منظور این نیست که بخواهیم القاء کنیم، شناخت مستقل از احساسات یا پیش‌فرضهای نهان و آشکار انسانها، شدنی است. بلکه می‌خواهیم در کلیت خود پژوهشگر و عالمی را تصور کنیم که حتی به رغم احساسات شخصی له یا علیه یک انقلاب مفروض، سنجش - داوری خود را تابع احساسات قرار نمی‌دهد یا دست‌کم کمتر قرار می‌دهد. با این وجود، در گروه سوم، می‌توان مجموعه‌ای از مشکلات و تنوع‌های روشی، رهیافتی، و همچنین ابزار لازم، یعنی داده‌ها



شاید بتوان برای تقریب به معنی بیشتر این نگاه فلسفی، انقلاب را همچون یک دین بزرگ، توصیف کرد که امکان قوام بخشی های مختلفی را در درون خود دارد

یا حتی تخته یا شنین آنها، جذب انقلاب شده یا از آن فاصله گرفته اند. به همین اعتبار نهادهای شکل یافته و سیاستهای به موقع اجرا گذاشته شده، سند و مدرک مورد دآوری است. حتی می توان به آن اسناد و مدارکی که رسماً و آشکارا در جایی یا از سوی کس و کسائی اعلام نشده ولی به طور مبهم در فضای انقلاب و انتظارات برای گروه یا گروههایی از مردم حس می شد اشاره کرد. در این مورد آخر، دیگر مسئله یک حس درونی و کمتر به زبان آمده مطرح است. شکل پرمایه تر آن را می توان در اشعار شعرا یا آثار هنرمندان که گفته می شود، بعضاً از حس درونی حساستری برخوردارند یافت. به هر حال، در باب این مجموعه ها سندی، آشکارا، آنهایی که تبدیل به یک میثاق جمعی شده اند همچون قانون اساسی از برد و باور بیشتری برخوردار بوده اند را اسناد و مدارک درجه اول برای محمل حکم قرار گرفتن دانست. متقابلاً برخی از حرفه های گذرا یا مواضع تاکتیکی یا اقتخیزهای موسوم و طبیعی برای هر انقلاب در صحنه های داخلی و خارجی را تا جایی که ماندگاری نداشته باشد و آشکارا به نقض جدی گسترده منارک درجه اول منجر نشده باشند را در زمره مدارک و اسناد درجه دوم، قابل ارزی کوه، البته دآوری یا شناخت این اسناد درجه اول و دوم و موارد مشمول هر یک همواره ساده نمی باشد. همیشه این امکان وجود دارد که اصلی از قانون اساسی مورد تفسیرهای متفاوت قرار گیرد یا بنا به دلایل و شرایطی مصالحه نما، موقتاً نادیده انگاشته شود. همواره بحث بر سر اینکه آیا فلان موضع یا گفته تاکتیکی است یا استراتژیکی موضوعیت دارد. انقلابها معمولاً هر یک به نوبه خود موارد متعددی از این مجادلات و تفاسیر را در تاریخ خود به ودیعه دارند.

بخش دوم: انقلاب، پدیده های تکثرزا

به این ترتیب انقلاب همچون داستانی حجیم، پرحادثه و مرکب از شخصیت های گوناگون است که همواره این احتمال می رود که یکی از حوادثه از سوی یکی از شخصیتها، محکوم و انحرافی شناخته شود و حتی با تجمیع آن حوادثه انحراف واژه های اصلی برای توصیف وضعیت ایجاد شده گردد. و شاید از همین روست که موضع انحراف انقلاب یا ابقاء بر اصول، هیچ گاه به طور کامل و رضایت بخش و تا آن جایی که مطالعات موردی یا نظری نشان می دهد به انجامی دست نیابد، اما، با این حال، می توان موضوع انحراف را از زاویه دیگری هم مورد توجه قرار

حال، شعار را در جامعه عمل نمی بیند از مقام دآوری ساقط نمی نماید. از این گونه مثالها و توضیحات بسیار می توان داد و احتمالاً کثرت چنین نگاهها و مواردی است که چنین بحث انحراف یا ابقاء انقلاب را تبدیل به بحثی بخارج از حیطه های صرفاً آکادمیک می نماید و به آن رنگ و بویی به مراتب فراگیرتر می دهد. نکته ای که بر پیچیدگی بحث می افزاید این است که تاکنون فرض ناگفته بر آن بود که چندان به گنر ایام و همچنین تحولات نسلی و جمعیتی و پیش آمدن، احتمالاً خواسته های کم و بیش متفاوت، نظر نداشته باشیم، دخالت دادن هر یک از این عوامل، صورت مسئله را از آنچه توضیح داده شد پیچیده تر و مشکلتر می سازد. به طور مثال، آیا نسل دوم یک انقلاب، به اندازه نسل اول حق دآوری در باب موضوع انحراف یا ابقاء اصولی انقلاب را ندارد؟ آیا توده های شرکت کننده کمتر از رهبران و دست اندرکاران مؤثر بر انقلاب، حق تفسیر و ارزش - دآوری در باب مسئله انحراف را دارند؟ آیا در درون یک جامعه معروض، رزمندگان انقلاب، از گروههای حاشیه ای تر با توجه به وجه مبارزاتی انقلاب، کجیت و اعتبار بیشتری برای تفسیر انقلاب دارند؟ اگر چنین است یا چنان نیست، نقش و ارزش - دآوری مردمان و گروههای اجتماعی غیر درگیر در مبارزه انقلابی چیست؟

با توجه به این توضیحات و سوالات طرح شده در باب طرف اول معادله «انسان، حکم، انقلاب»، به طور خلاصه می توان به طرف دوم معادله هم نگاهی انداخت و البته همچون طرف اول معادله، یادآوری می کنیم که مقاله حاضر، فرصت و گنجایش پردازش فروع بحث را ندارد. با این توضیح می توان سؤال اصلی را چنین طرح کرد که هنگام صحبت از «انقلاب» در بحث از انحراف یا ابقاء بر اصول، چه شان یا شئونی از انقلاب را لحاظ کرده ایم؟ به بیان دیگر، حکم یا نگاه و خطاب به چه بخش / بعد یا ابعاد و ابعاض انقلابه صادر شده است؟ در طرف اول معادله، داوران قرار داشتند که ما آنها را به طور کلی در سه طبقه و گروه کلان جای دادیم، حال می خواهیم نگاهی به اسناد و مدارک داشته باشیم. البته منظور از سند و مدرک در گسترده ترین وجه آن است. به طور مثال، اگر انقلابی به تنوین «قانون اساسی» دست یازد این قانون اساسی و میزان تحقق یا عدم تحقق آن، یک مدرک گویا برای دآوری است. همین طور سخنان و مواضع رهبری یا رهبران انقلاب که مردم و گروههای غیرنخبه

دارد که با وجود امکان نظریات موافق و مخالف، چه بسا بتواند به نوبه خود پرتوی به موضوع افکند. این زاویه را می‌توان بخشی از بنیاد معرفتی شناخت و ارزیابی انقلاب دانست. با این تفاوت که بیش از آنکه از رهیافت‌های فرضاً جامعه‌شناسی، سیاسی، و... برخوردار باشد، نگاهی فلسفی به ماهیت یک انقلاب در بستر اجتماعی یک جامعه به عامترین مفهوم آن است. منظور از بستر اجتماعی در برگیرندگی همه زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... است. به تعبیر دیگر هر آنچه سرمایه و ویژگی‌های مربوط به حیات عمومی یک جامعه و ملت اطلاق می‌گردد. در این نگاه فلسفی از رهیافت‌های علوم و مطالعات اجتماعی - انسانی استفاده می‌شود ولی خود امری فراتر از هر یک از این رهیافتهاست. این نگاه فلسفی را اگر بخواهیم با برخی از اصطلاحات فلسفی بیشتر مانوس با فلسفه قدما توضیح دهیم، باید چنین شرح داد که انقلاب ماده‌ای دارد و صورتی یا به تعبیر بهتر، صورت‌هایی. یا اگر خواننده علاقمند به این اصطلاحات که صرفاً از باب توضیح مسئله انتخاب شدند، نباشد می‌توان انقلاب را پدیده‌ای پیچیده، چندپهلوی با ابعاد هر چه بیشتر اجتماعی و درگیر در حیات جمعی یک جامعه و ملت دانست که به خاطر همین ویژگی‌ها، و با توجه به سرشت تعاملی مؤلفه‌های آشکار و نهان مؤثر بر آن، اعم از حال و گذشته، داخل یا خارج جامعه مفروض، استمداد دارد «برون‌ریزی‌های» بسیاری را همچون تعامل این مؤلفه‌ها، در مقاطع مختلف حیات خود، به عرصه نمایش و حضور اجتماعی درآورد. به این تعبیر، آنچه صحنه‌های به ظاهر متفاوت یا حتی متضاد جلوه می‌کند، انعکاسی از مایه‌های درونی آن انقلاب است که بنا به زمینه‌ها و دلایلی که خود جای مطالعات موردی دارد، آشکار گشته است. شاید بتوان برای تقریب به معنی بیشتر این نگاه فلسفی، انقلاب را همچون یک دین بزرگ، توصیف کرد که امکان قوام بخشی‌های مختلفی را در درون خود دارد. یعنی یک دین، که شامل پیام وحی، فهم وحی، مخاطبان وحی، تعامل این عوامل با یکدیگر، آن هم با توجه به زیرمجموعه‌های گسترده‌ای که هر یک دارند این امکان را به وجود می‌آورد که ساختهای - به طور مثال - کلامی، فقهی، عرفانی، سیاسی و... در نخله‌های کلی آن و همچنین زیرمجموعه‌های بسیار متنوع و متعدد هر یک از این نخله‌ها، شکل بگیرد و بعضاً هر یکی از آنها

خود را همچون نفس و حاق واقع دین مفروض معرفی کرده و احتمالاً به طعن و رد مابقی نخله‌ها همچون دست‌کم، چهره‌های سطحی‌تر یا کم‌ارتر «حیات اجتماعی» آن دین یا به صورت رادیکال، انحرافی از مفاد و احتواء دین مفروض، دست یازند. البته در این مقایسه، همان‌گونه که تاریخ حیات اجتماعی ادیان نشان می‌دهد، وجود پیامبر واحد یا کتاب واحد، کمتر موجب رفع اختلافها و نگرشها و مواضع متفاوت در عالم خارج می‌گردد. در انقلاب هم، همچون قانون اساسی، سخنان یا دغاوی طرح شده رهبر یا رهبری و... اسناد درجه اول را تا جایی که بتوان در یک بحث مقایسه‌ای فهمی مورد مطالعه قرار داد، پاسخ قطعی و نهایی اختلافها و دیدگاهها نخواهد بود، به ویژه آنکه توجه داشته باشیم همانند تفسیرپذیری اقوال و سیره نبی یا کتاب مقدس، در انقلاب هم اسناد درجه یک تفسیرپذیرند و چنین نیست که طرح و درکی یکسان و اشتباه‌ناپذیر را به مخاطبان و مشاهدان عرضه گرداند. البته روشن است که حیطه‌ها و ابعاد و ابعاد و ابعاد تفسیرپذیر چه در دین و چه در انقلاب، مانع از ایجاد و بروز دغاوی راست دینی و انقلابیون اصیل و برخورد با مخالفان دینی و انقلابی در چارچوب کلی و عمومی آن دین یا انقلاب نمی‌گردد. این درک کثرت‌گرایانه از انقلاب که سعی شد در مقایسه با دین‌های بزرگ، مفهوم‌تر گردد، پذیرای چهره‌های متفاوت از بروزها در حیات تاریخی - اجتماعی یک انقلاب همچون بخش یا بخش‌هایی از استمدادهای فعلیت یافته انقلاب مفروض است. ولی همچون هر نگاه کثرت‌گرایانه سؤالاتی را به وجود می‌آورد از جمله، آیا به این باور، اصل داوری در باب ارتقاء یا انحراف انقلاب از اصول مفروض را منتفی نمی‌گرداند؟ پاسخ اجمالی به این سؤال چنین است، که انقلاب به خاطر خصوصیات تولیدی کثرت‌گرایانه خود چهره‌ها و حضورهای متفاوتی را خلق می‌کند و تا جایی که این حضورها را بتوان در چارچوب عمومی انقلاب جای داد و تفسیر کرد همگی آنها را می‌توان استمدادهای بالفعل شده انقلاب نامید، همان‌گونه که حضورهای متفاوت یا بعضاً متضاد حیات اجتماعی دین هیچ یک به طور شفاف و اشتباه‌ناپذیر خارج از استمدادسنجی نیروهای درونی حیات دینی قرار نمی‌گیرند. باید توجه داشت که تأکید در هر دو مورد مثالی، حیات «اجتماعی» است و همین خصلت است که چنین تعاملات و حضورهای متفاوتی را البته با استفاده از ظرفیت تفسیرپذیری و چندلایه دین یا انقلاب رقم می‌زند. همان‌گونه که به طور مثال در دین اسلام، پذیرش و شهادت توحید، نبوت یا معاد، صرفنظر از هر تفسیری که در باب این اصول طرح شده باشد چهره‌های حیات اجتماعی دین را دست‌کم برای مؤمنان آن چهره‌ها موجه می‌سازد. انقلاب نیز با پذیرش یک یا چند اصل عام آن می‌تواند مستمسکی برای دست‌کم طرفداران آن نگرش به وجود آورد. داوری در باب این مستمسک برای ناظر خارجی، متفاوت از بازیگران داخلی است و برای ناظر فلسفی، تا جایی که این چارچوب فلسفی طرح شده برایش قابل قبول باشد، همگی، نمایانگر استمدادهای نهفته در درون یک انقلاب است. سؤال دیگری می‌توان طرح کرد که آیا این استمدادهای نهفته، به مرحله بروز و ظهور درآمده، همگی به یکسان نمایندگی



انقلاب همچون داستانی حجیم، پرحادثه و مرکب از شخصیت‌های گوناگون است که همواره این احتمال می‌رود که یکی از حوادث، از سوی یکی از شخصیتها، محکوم و انحرافی شناخته شود

همان گونه که به طور مثال در دین اسلام، پذیرش و شهادت توحید، نبوت یا معاد، صرفنظر از هر تفسیری که در باب این اصول طرح شده باشد چهره‌های حیات اجتماعی دین را دست‌کم برای مؤمنان آن چهره‌ها موجه می‌سازد. انقلاب نیز با پذیرش یک یا چند اصل عام آن می‌تواند مستمسکی برای دست‌کم طرفداران آن نگرش به وجود آورد

تجربه می‌کند. به همین معنی یک انقلاب عمدتاً با خصلت شهری، اگر در یک جامعه عمدتاً روستایی - ایلی موفق به تغییر نظام و سیستم سیاسی - اقتصادی، اجتماعی گردد به گونه‌ای که بر اثر این تغییر، لایه‌های متعدد از اقشار روستایی یا ایلی بخش یا بخش‌هایی از انقلاب گردند که در اصل با پیشتازی و تفکر شهری آغاز گردید، طبعاً، دیگر نمی‌توان



انتظار داشت که شعارها و اهداف مورد نظر اقشار شهری همان وضعیت اولیه خود را حفظ کند. به طور مثال، اتفاقی که در انقلاب مشروطه افتاد. به همین اعتبار انقلاب اسلامی ایران، عقبه‌هایی از لایه‌های اجتماعی را فعال نمود که سپس این لایه‌بندیها، با یافتن نمایندگان معرف خود در سطوح مختلف استعدادهایی را از انقلاب آشکار ساخت که چه بسا در ذهن و رویه عاملین و فعالان اولیه، کمتر اثری و حضوری از آن سنخ را بتوان مشاهده کرد. به همین اعتبار تعامل حضورهای اجتماعی مختلف در شرایط متفاوت و تعامل آنها با یکدیگر، مرتب و تا جایی که ظرفیت عمومی انقلاب اجازه دهد، وجوه و استعدادها را دیگری را تولید می‌نماید. در تبادلی این امکانات بالفعل شده، همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، موقعیت و شرایط جامعه معروض انقلاب، پیشینه فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، شرایط جغرافیای سیاسی آن، واکنش و عکس‌العمل‌های همسایگان یا دیگر قدرتها و... و بالاخره مجموعه وسیعی از عوامل و دلایل دست‌اندرکار زاد و ولد استعدادهای نهفته در ظرفیت عمومی انقلاب می‌شود. به طور مثال، شرایط جنگ برای یک انقلاب، طبعاً نیروهایی را فعال می‌سازد که در شرایط صلح، چه بسا امکان و حضور بیرونی پیدا نکنند. پیشینه‌های فرهنگی و باورهای عقبه‌های جمعیتی که به دنبال گروه‌های پیشتاز و حتی با شعار عمومی دین‌خواهی یا استقلال و آزادی فعال می‌شوند، قوالبی را به عرصه حیات اجتماعی می‌آورد که چه بسا در سنجش تفسیری از موضوعات یاد شده با گروه‌های اولیه پیشتاز اختلاف‌های بنیادین داشته باشند. این مثالها در نسبت با انقلاب‌های متفاوت و متعدد، بسیار یافت‌پذیر هستند. خلاصه آنکه انقلاب در این نگاه فلسفی، پدیده‌ای است یا توان تکنرزی که این متکثرات به هنگامی که در مقابل هم می‌ایستند، همچون صورتهای اصیل و ابقاء شده بر اصول انقلابی یا انحراف و دورافتادگی از آن تعبیر می‌گردند.

انقلاب را بر عهده دارند؟ باز پاسخ اجمالی منفی است یا اگر بخواهیم حکم بر احتیاط نماییم، باید بگوییم که چنین سنجشی سخت است. اینکه یکی از این وجوه نسبت به دیگر وجه یا دیگر وجوه، کیفیت متفاوتی دارد که چه بسا در مطالعات موردی، انطباق و تناسب بیشتری با بخش یا بخش‌هایی از مدارک و اسناد درجه اول برقرار می‌سازد، در بهترین حالت فقط، یک درجه‌بندی داخلی در باب لایه‌های مستعد

انقلاب ایجاد می‌نماید ولی به خودی خود، نمی‌تواند هیچ یک از لایه‌ها را از «لایگی» دست‌کم در شکل بالقوه آن حذف نماید. البته از باب تأکید عنوان می‌شود که این لایه‌ها، همچون موارد نظیر در بحث مقایسه مفهومی با دین، به گونه‌ای نیستند که بتوانند به انکار اصل یا فسخ انقلاب - دین برآیند یا طرحی را درافکنند که کمترین پذیرشهای انقلاب - دین را تا جایی که به حیات اجتماعی آنها بر می‌گردد، شامل شود. خلاصه آنکه این لایه‌ها یا کثرتها، صورتهای متعدد ماده انقلاب - دین هستند. صورتهایی که به نوبه خود بذرهای قوت و ضعف را با خود حمل می‌نمایند. اگر در یک انقلابی، به طوری مثال آن گونه که برخی مواقع در این جمله مشهور آمده که «انقلاب فرزندان خود را می‌خورد» فرزندان انقلاب جای به کسانی دیگر دهند، معنی فلسفی آن، این است که انقلاب این استعداد را داشته که در تعامل با نیروهای اجتماعی، به انهدام لایه‌ای یا صورتی از خود اقدام نماید که چه بسا همان «فرزندان انقلاب» نامیده می‌شوند. اینکه این فرزندان انقلاب، حاکمین اول دعوت و عمل انقلابی بودند، تغییری در این امر که انقلاب چنین امکانی را در خود فراهم دارد که طی شرایطی بروز و ظهور می‌نماید، ایجاد نمی‌کند. این باور که انقلاب از سوی افراد یا گروه‌های خاص آغاز به هستی می‌کند و احتمالاً از سوی همین افراد یا گروه‌ها به دیگر لایه‌های اجتماعی بسط داده می‌شود، این گونه تفسیر فلسفی هستی اجتماعی پیشتازان فعال شوند و به بدنه انقلاب میل کردند و سپس تحت شرایط خاصی با پدیداری نمایندگان متناسب خود، حتی به کنار زدن صفوف اولیه انقلابیون اقدام نماید را نمی‌توان انحراف از انقلاب، البته به اعتبار همین دید و باور به تکثرات و امکانات برآمده از یک انقلاب دانست. این وضعیت مثل این می‌ماند که یک پیام دینی به رغم کیفیات و ویژگیهای اولیه آن، به هنگام گسترش به لایه‌های گسترده اجتماعی، به تدریج، یا شدت و ضعف، حیات اجتماعی یا بهتر گفته شود حیاتهای اجتماعی دیگر را